

هدایت

ایجاد انگیزه

عاشورا حادثه‌ی کوتاهی بود که در ساعاتی محدود و در سرزمین و مکانی معین اتفاق افتاد، اما نه به آن زمان محدود شد و نه به آن سرزمین. تمام تاریخ بشر را پر کرد و نام حسین در تمام سرزمین‌ها پیچید، حتی قبل از تولد امام حسین. قبل از به دنیا آمدن اباعبدالله نام و یاد او میان انبیای الهی مطرح است، وقتی قنذاقه‌ی امام حسین را دست پیغمبر خدا دادند، حضرت فرمود: «ربنا... فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم»؛ خدایا کاری کن قلب‌های مردم با این حسین من مهربان شود، قلب‌های مردم را به سوی این حسین جذب کن. همان دعایی که حضرت ابراهیم برای هاجر و اسماعیل نمود، وقتی زن و فرزندش را در سرزمین لم یزرع حجاز بر زمین گذاشت، نگفت خدایا، به آنها آب و غذا و مسکن ده، فرمود: «فاجعل أفئدة من الناس تهوى إليهم»؛ خدایا قلب‌های مردم را به سوی این‌ها جذب کن. (۲: بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۸۹؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۶۳). اگر قلب‌ها جذب شد بقیه‌اش هم حل می‌شود. نگاه کنید هر حاجی‌ای که به مکه می‌رود کارهای هاجر را تکرار می‌کند؛ هفت بار بین صفا و مروه با یاد حرکت هاجربه دنبال آب می‌رود و می‌آید. چند بار سنگ‌هایی را که سمبل شیطان است رجم می‌کند. حتماً باید قربانی کند، چون «إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرُوَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (۱: بقره، ۱۵۸). خدا خواسته این‌ها تا قیامت بماند. صفا و مروه از شعائر الهی است، اگر کسی به حج رفت و این اعمال را انجام نداد حج او درست نیست؛ رجم و قربانی نکرد حجتش درست نیست. چگونه باید کار هاجر در تاریخ بماند، رجم ابراهیم بماند. امام حسین هم روز عاشورا صفا و مروه داشته، صفایش قتلگاه و مروه‌اش خیمه‌گاه بود. اگر هاجر هفت مرتبه این مسیر را رفت، حسین ده‌ها مرتبه رفت. اگر هاجر به دنبال آب رفت، حسین به دنبال کشته‌ها و جنازه‌ها رفت. حسین به دنبال مجروح‌ها و کسانی که روی زمین افتاده بودند رفت. حسین هم رجم داشت، رجم او در برابر ده‌ها و صدها شیطان بود، آن هم با شمشیر. امام حسین وقتی رجم می‌کرد شاعر خیلی زیبا بیان کرده، ترجمه‌ی شعر را می‌گوییم: وقتی حسین به قلب دشمن می‌زد، همه‌ی دشمن را یک نفر می‌دید. ولی آن‌ها وقتی می‌خواستند به حسین حمله کنند: «كل عضوٍ من حسين جُندلاً»؛ هر عضو امام حسین را یک لشکر می‌دیدند؛ ولذا هیچ کس جرأت نکرد تن به تن با حسین بجنگد. حسین هم رجم داشت و هم قربانی، آن هم قربانی‌های متعدد: شش ماهه، سیزده ساله، یازده ساله، قربانی‌هایی که خودشان می‌آمدند برای قربانی شدن التماس می‌کردند. نوجوان یازده ساله لباس پدر را پوشیده، شمشیر او را بسته، لحظاتی نگذشت که خون پدرش روی زمین ریخته، آمده مقابل اباعبدالله می‌گوید: آقا جان! به من اجازه بدهید به میدان

برم. لباس رزم برایش بلند است، شمشیر برایش بلند است. «شَابٌ قُتِلَ إِبُوهُ فِي الْمَعْرَكَةِ» (۲: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷)؛ نوجوانی که پدرش تازه شهید شده بود، حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد. مادرش در کربلا بود، شاید بخواهد تو را به عنوان یادگار نگه دارد. عرض کرد: یابن رسول الله، مادرم مرا فرستاده، مادرم این لباس را بر تنم کرده، با رضایت مادرم آمده‌ام. به میدان آمد نامش را نگفت. نگفت پدرم کیست، گفت:

أمیری حسین و نعم الأمير سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر

هر که مرا نمی‌شناسد؛ بداند آقام حسین است، مولایم حسین است. اگر حسین را نمی‌شناسید، علی پدرش است و فاطمه مادرش. «فهل تعلمون له من نظیر» (۱: آیا شما می‌توانید نظیری برای چنین آدمی در عالم پیدا کنید؟ کربلا این صحنه‌ها را دارد، کربلا به بلندای تمام تاریخ بشر است و مانده است. سفارش همه ائمه است سفارش همه‌ی انبیاست. امیرالمؤمنین وقتی سال‌ها قبل از شهادت حسین به سرزمین کربلا رسید، «فصلی بها الغداه ثم رفع إليه من تربتها فشمها»؛ دو رکعت نماز در این سرزمین خواند، خاک آن جا را بوسید و فرمود: «وَأَهَّا لَكَ أَيْتَهَا التُّرْبَةُ» (۲: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵؛ الامالی للصدوق، ص ۱۳۶؛ وقعه صفین، ص ۱۴۰) خوشا به حال تو ای خاک، تو خاک کمی نیستی، انسان‌های بی نظیری روی تو به شهادت می‌رسند. این شخصیت با این حادثه‌ی کوتاه، حادثه‌ای که در عرض چند ساعت واقع شد، اما این حادثه در بطن خودش درس‌هایی فراوانی دارد. مقام معظم رهبری فرمود: ما باید درس‌های عاشورا را یک به یک استخراج کنیم و در اختیار نسل امروز بگذاریم. مصیبت و روضه جای خود باید باشد، اما آنچه که باید از عاشورا به روز شود پیام‌های عاشورا و نکته‌های عاشورا است.

متن و محتوا :

اولین درس: هدایت

اولین درسی که ما از عاشورا می‌گیریم درس هدایت و ارشاد است. این حرف را از کجا می‌زنیم؟ از نامه‌ای که امام حسین به مردم بصره نوشت، در این نامه‌ی کوتاه اما پر مفهوم هدف قیامت را گفت، نوشت: مردم بصره و سران بصره، «إِلا و إن السَّنةَ قد أمیتت»؛ سنت پیغمبر از بین رفته است، دیگر کسی به سنت پیغمبر عمل نمی‌کرد. یکی از سنت‌های پیغمبر این بود که بعد از ایشان امامت با امیرالمؤمنین و بعد با فرزندان او است، این سنت زیر پا گذاشته شده. سلطنت شد سنت و روش، خلافت تبدیل به سلطنت شد. قرار نبود خلیفه فرزندش را به عنوان جانشین بگذارد، اما خلیفه این کار را کرد و خلافت موروثی شد، نسل اندر نسل ۱۴ حاکم از بنی امیه و بعد بنی عباس سلطنت کردند. بالاترین سنت پیغمبر که زیر پا گذاشته

شد همین بود که امامت تبدیل به خلافت شد و خلافت تبدیل به سلطنت شد. به سادگی با احکام دین بازی می‌کردند، به سادگی روش‌های رسول خدا را زیر پا می‌گذاشتند - مردم بصره، سنت مرده است، «وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتَ»؛ بدعت در دین گذاشته شده. مشکل این است، جوابش چیست؟ جوابش را امام حسین می‌گوید، یک کلمه است: «فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي»؛ اگر حرف من حسین را گوش دهید، «أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (۱: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۸). من شما را هدایت می‌کنم. پس یک درس عاشورا هدایت است. و دلیلش در نامه‌ی امام حسین به مردم بصره آمده است. بین شما این جمله‌ی پیغمبر مشهور است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى» (۲: مدینه المعجز الاثمه، ج ۴، ص ۵۲، فرهنگ عاشورا، ص ۵۱)؛ حسین چراغ هدایت است. پس هدایت مهم ترین درس عاشورا است. امام حسین خیلی تلاش داشت تا روز عاشورا عده‌ای هدایت شوند، در مسیر خود به خیمه عبدالله حُرّ جُوفی رفت، به خیمه‌ی زهیر رفت، با عبدالله بن مطیع صحبت کرد، هر کسی را می‌دید سعی می‌کرد نصیحت کند، روز عاشورا خیلی نصیحت کرد، خیلی موعظه کرد تا شاید اثر کند، یک نفر هم یک نفر است که به آنها محلق شود.

داستان

مورد اول: ابن ابی الحدید می‌گوید: در جنگ صفین امیرالمؤمنین جنگ را شروع نمی‌کرد، چند نفر از لشکریان کوفه رفتند خدمت آن حضرت گفتند: آقا، پشت سر شما حرف‌هایی می‌زنند، شایعاتی هست. آقا فرمود: چه می‌گویند؟ گفتند: آقا، می‌گویند یا امیرالمؤمنین از مرگ می‌ترسد که جنگ را شروع نمی‌کند، و یا سپاه معاویه را مخالف دین و اسلام نمی‌بیند و الاّ جنگ را شروع می‌کرد، یا امیرالمؤمنین! ما زن و بچه‌هایمان گذاشتیم، آمده‌ایم چرا نبرد را شروع نمی‌کنید؟ آقا فرمود: هر دو مطلب غلط است، اما ترس از مرگ، اگر قرار بود علی از مرگ بترسد در جوانی‌اش می‌ترسید حالا که پیر شده‌ام، من از مرگ از همان اول نمی‌ترسیدم، می‌فرمود: به خدا قسم، علاقه‌ی پسر ابی طالب به مرگ بیش از بچه به شیر مادر است، اول اینکه از مرگ نمی‌ترسم دوم: این سپاه را هم سپاه مسلمان نمی‌دانم که تردید داشته باشم آیا با آنها بجنگم یا نه. گفتند: آقا پس چرا جنگ را شروع نمی‌کنیم؟ فرمود: «عَسَى أَنْ يَهْتَدِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ»؛ شاید یک نفر از این‌ها هدایت شد،

مورد دوم: در جنگ صفین کسی قرآن می‌خواند و با امیرالمؤمنین هم می‌جنگید، سوره‌ی نبأ را می‌خواند: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ». (۱: نبأ، ۲-۱). آقا امیرالمؤمنین شخصا به میدان آمد و به او فرمود: جوان چه می‌خوانی؟ آقا قرآن می‌خوانم. فرمود: «أَتَعْرِفُ النَّبَأَ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»؛ تفسیرش را هم می‌دانی؟ گفت: نه آقا، معاویه تفسیر قرآن را ممنوع کرده و گفته فقط بخوانید، هر چقدر که می‌خواهید، فقط قرآن بخوانید. - قرآن خوندن بی فهم و بی درک و بی تفسیر برای او ضرری نداشت. ابن

عباس می‌گوید به او گفتم بگذار قرآن را تفسیر کنیم. گفت: نه فقط بخوانند، اگر مردم هم تفسیر خواستند پیش خود ما بیایند از شماها بپرسند. چون اگر از ابن عباس تفسیرش را بپرسند او تفسیر را درست انجام می‌دهد چون شاگرد مکتب امیرالمؤمنین است. حضرت فرمود: جوان می‌دانی معنای «عم يتساءلون عن النبأ العظيم» چیست؟ فردای قیامت از خبر بزرگ از شما سؤال می‌کنند، گفت: نه آقا نمی‌دانم. فرمود: «أنا والله النبأ العظيم»، به خدا قسم مصداق این آیه من هستم. آن خبر عظیمی که خدا می‌گوید فردا از آن سؤال می‌شود یک معنایش ولایت است- معانی دیگری هم دارد- حالا تو داری با مصداق این آیه می‌جنگی و آیه را هم می‌خوانی! جوان قدری به فکر فرو رفت گفت: آقا درست است. آمد به لشکر امیرالمؤمنین (ع) محلق شد. این را هدایت می‌گویند، این ارزش است. عصر عاشورا وقتی صدای «هل من ناصر» اباعبدالله بلند شد؛ کیست مرا یاری کند؟ هدفش باز هم هدایت بود.

مورد سوم: بعضی نقل کرده‌اند دو جوان در سپاه ابن زیاد یکی به نام سعد و دیگری به نام ابوالحتوف، نگاهی به هم کردند گفتند حالا برویم به امام حسین بپیوندیم، همه یاران امام کشته شده بودند و آخرین نفر خود امام حسین مانده بود، این دو جوان آمدند به امام پیوستند و شهید شدند. بالاخره اثر دارد هدایت هدف اصلی است. در روایت داریم امام سجاد می‌گوید: پدرم امام حسین روز عاشورا بعضی‌ها را نمی‌کشت همین طور که می‌جنگید از کنار آنها رد می‌شد. سؤال شد چرا این طور با این‌ها بر خورد می‌کنید و از کنار بعضی‌ها رد می‌شوید، فرمود: در نسل این‌ها محبّ ما وجود دارد. در نسل این‌ها افرادی است که اهل هدایت است: هدف اصلی همین است لذا می‌گوید: «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین» (۱: بقره، ۲). جنگ، طب جراحی اسلام است، اگر کار از کار گذشت آن وقت نوبت جنگ است. چقدر امام حسین خطبه خواند؟! چقدر صحبت کرد؟! چقدر نوشت؟! چقدر این طرف و آن طرف سفیر فرستاد حتی با عمر سعد صحبت کرد.

مرد چهارم: دو بار امام با عمر سعد مذاکره داشته است یکی ششم محرم که یک طرف عمر سعد، پسرش حفص و غلامش و طرف دیگر اباعبدالله الحسین، ابوالفضل العباس و علی اکبر؛ مقابل هم نشستند، اباعبدالله به عمر سعد فرمود: «یا عمر اتق الله و لا تشارك فی دمی» پسر سعد از خدا بترس و در قتل من شرکت نکن، چرا در قتل من شرکت می‌کنی؟ عرض کرد: یابن رسول‌الله، من اگر در قتل شما و در این جریان شرکت نکنم ضربه می‌بینم. فرمود: چه ضربه‌ای می‌بینی؟ گفت: خانه‌ام را از من می‌گیرند. فرمود: من به تو خانه می‌دهم. گفت: تجارت و کاسبی‌ام تعطیل می‌شود و باغم را از من می‌گیرند. فرمود: من به تو باغی می‌دهم که پدرم علی با دستان خودش درخت‌هایش را کاشته. گفت: آقا زن و بچه‌ام امنیت شان را از دست می‌دهند. فرمود: من به تو امنیت می‌دهم، من به آنها مأمن می‌دهم. گفت: آقا اصلاً این حرف‌ها نیست، حکم فرمانداری ری به اسم من خورده اگر در این جریان شرکت نکنم ری به من نمی‌رسد. اباعبدالله فرمود: من

که صادق این را که قبول داری، عمر سعد امام حسین را می‌شناخت، می‌دانست اینها چه کسانی هستند. خودش گفت: **«والله انی اعلم حرمت اذی اهل البیت»**؛ به خدا قسم می‌دانم آزار اینها حرام است، جایز نیست، فرمود: اگر در قتل من شرکت کردی به ری نمی‌رسی. آقا امام حسین جمله‌ی خیلی زیبایی دارد، امام صادق (ع) می‌فرماید: شخصی به امام حسین نامه‌ای نوشت، گفت: **«یا بن رسول الله عظمی بحرفین»**؛ آقا دو کلمه مرا نصیحت کن. نصیحت باید کوتاه باشد که زود اثر کند. البته اسم این فرد در تاریخ نیست، معلوم نیست چه کسی است. حضرت برایش نوشت: **«من حاول أمراً بمعصية الله كان أفوت لما يرجو و أسرع لمجىء ما يحذر»** (۱: الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۲). هر کس تلاش کند از راه گناه به هدفی برسد در آخر به آن هدف نمی‌رسد، ۱- امیدش ناامید می‌شود. ۲- از هر چه می‌ترسد زودتر به سرش می‌آید. هر کسی از کوچه‌ی گناه عبور کند کوچه‌ی گناه بن بست است. عمر سعد خواست از کوچه‌ی گناه به ری برسد، نرسید. روز ششم محرم امام حسین با او مذاکره کرد. هر چه برایش گفت به گونه‌ای طفره رفت. وقتی حضرت بلند شد برود فرمود: **«ذبحک الله علی فراشک عاجلا و لا غفر لک یوم حشرک»**؛ ان شاء الله به زودی خداوند در رختخوابت جانت را بگیرد و روز محشر تو را نیامزد. بعد وقتی می‌رفت امام به اصحابش فرمود: او دارد می‌رود ولی می‌بینم یک روزی سرش بالای نیزه است و بچه‌های کوفه سنگ بارانش می‌کنند و با ذلت می‌میرد. همین هم شد، چند سال بعد بساط عمر سعد برچیده شد. عصر عاشورای سال ۶۶ هجری ابراهیم بن مالک اشتر نشست روی سینه‌ی ابن زیاد و سرش را از بدنش جدا کرد؛ یعنی عصر عاشورای ۵ سال بعد، و صبح یازدهم هم سرش بالای نیزه وارد کوفه شد. وقتی در مجلس مختار سر ابن زیاد بالای نی بود، مختار به او نگاه کرد کفشش را برداشت و به طرف این سر خبیث پرتاب کرد. آنها بعد از این حادثه چند سال توانستند دوام بیاورند؟ چند سال توانستند حکومت کنند؟ یک مار کوچکی دور گردن ابن زیاد پیچیده بود دائم لب و دندانش را می‌گزید، داخل دهانش می‌شد و بیرون می‌آمد. کسی آنجا بود، گفت: این مزد چوب‌هایی است که به لب و دندان اباعبدالله زد، ظلم در همین دنیا خودش را نشان می‌دهد. پیامبر فرمود: **«من الذنوب تعجل عقوبتها و لا تؤخر إلى الاخرة»**. در روایات داریم یک سری از گناهان: **«و البغی علی الناس»**. (۱: ثلاث من الذنوب تعجل عقوبتها و لا تؤخر إلى الاخرة عقوق الوالدین و البغی علی الناس و کفر الإحسان) (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۲؛ مستدرک، ج ۱۲، ص ۳۶۰؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵). ظلم است این که انسان مظلومی را اذیت کند. فرمود خداوند زود به ظالم نشان می‌دهد. این عاقبت عمر سعد و این عاقبت ابن زیاد. پس یکی از درس‌های مهم کربلا درس هدایت و درس ارشاد است. اولین حرف رسول گرامی اسلام حضرت محمد (ص) و اهل بیت همین هدایت جامعه است؛

نشانه‌های هدایت

در این جا یک سؤال مطرح می شود : نشانه‌های هدایت چیست؟ چگونه انسان می‌تواند در مسیر هدایت قرار گیرد؟ چهار علامت و نشانه از برای هدایت :

۱- ایمان به خدا

قرآن می‌فرماید: اولین نشانه‌ی هدایت ایمان به خداست؛ **إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا**. (حج، ۵۴). خدا هدایت می‌کند کسی را که ابتدا رابطه‌اش را با او خوب کند.

۲- انابه و توبه

قرآن کریم می‌فرماید: اگر کسی؛ **إِلَيْهِ مِنْ أَنَابٍ** (۳: إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ و يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ). (رعد، ۲۷) در زندگی‌اش توبه و بازگشت باشد «**یهدی**» خدا او را هدایت می‌کند.

برای مثال اگر شما مقصدتان تهران است، می‌خواهید به تهران بروید، اما اشتباهی جاده را به طرف کاشان بروید، امیرالمؤمنین می‌فرماید: اگر کسی در خلاف مسیر حرکت کند هرچه با سرعت بیشتر برود، بیشتر از مقصد دور می‌شود. شما هر چه سرعت ماشین را زیاد کنی، از تهران بیشتر دور می‌شوی؛ چون مقصد را اشتباه می‌روید.

حال آدم عاقل کسی است که اولین تابلویی را که دید و متوجه شد راه اشتباه است برگردد. اما اگر بگویند برویم ببینیم آخرش چه خبر است، این اشتباه است چون مسیر را اشتباه می‌رود، ممکن است در سرازیری قرار گیرد و دیگر نتواند خودش را کنترل کند. انابه معنایش این است؛ یعنی هر کجا دیدی داری اشتباه می‌روی توجیه نکن برگرد.

حرف صبح عاشورا احساس کرد راه را اشتباه رفته است. پسرش می‌گوید: پدرم آمد و مرا نصیحت کرد، گفت: پسرم؛ «**يا بني كرامات الدنيا زاولةٌ و الناس من الدنيا راحلةٌ**»؛ پسرم این دنیا همه‌ی کراماتش، همه‌ی زرق و برقش تمام می‌شود، همه‌ی مردم از دنیا می‌روند. [یک مدتی که از قضیه‌ی کربلا گذشت افراد هر دو لشکر از بین رفتند فقط یک مقدار دیر و زود داشت. پنج- شش سال نشد که اغلب قاتلان امام حسین و اهل بیت از بین رفتند. اکثر کسانی که در کربلا بودند از بین رفتند].

فرمود: پسرم، دنیا زوال پذیر است کراماتش، زرق و برقش تمام شدنی است. بیا پیش امام حسین برویم: «**نلحق بالحسين لانا نفوز بالسعادة**» پسر فاطمه کربلا آمده، شاید اهل سعادت باشیم. خودش و پسرش خدمت اباعبدالله آمدند.

ببین به کجا رسید که مرحوم ملا علی کنی رضوان الله تعالی علیه یک شب چهارشنبه به حر توسل پیدا کرد، [بین مردم آن منطقه مشهور و معروف است که شب چهارشنبه به حر توسل می کنند] می گوید: یک شب چهارشنبه رفتم کنار مقبره‌ی حر و او را پیش امام حسین واسطه قرار دادم، گفتم: شما واسطه شو وضعم خوب بشود، بتوانم به مردم کمک و خدمت کنم. شب در عالم رویا حر را دیدم، بالای سرم آمد و فرمود: بلندشو، آقایم حسین فرمود: به تو بگویم که آقای تهران خواهی شد.

ملاعلی کنی زمان ناصرالدین شاه، شخصیتی برای خودش بود. از او حساب می بردند، وضع بسیار خوب و عالی‌ای داشت به مستمندان و فقرا کمک می کرد. می گوید: با توسل به امام حسین و واسطه کردن حر به این جا رسیدم.

خداوند چه مقامی به حر داد! انابه و بازگشت او باعث شد خداوند این مقام و عظمت را به او بدهد.

امام شخصی را دنبال عبیدالله بن حر جعفری فرستاد، او نیامد. بعد از قضیه‌ی عاشورا پشیمان شد، متوجه شد چه جنایتی آفریده است، چه انسانی‌هایی را کشتند! رو به خودش کرد و گفت: ای عبیدالله، پسر فاطمه را یاری نکردی، تا زنده‌ای تأسف بخور. دیگر برای بازگشت دیر شده بود. بعضی وقت‌ها بازگشت سنگین و مشکل است. پس دومین علامت خدایت انابه و توبه است.

۳- سعی و تلاش

قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ» (۱: عنکبوت، ۶۹) این یعنی تلاش. انسان تا تلاش نکند به جایی نمی رسد. در روایات داریم: دعا کننده‌ی بی عمل مثل تیرانداز بی تیر است. هر اندازه تیر انداز ماهر باشد وقتی تیر نباشد کاری نمی تواند بکند. فرمود: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا». شما تلاش کن، شما قدم بردارو جلو بیا. شما تصمیم بگیر، همیشه با وضو باش. تمرین کن. شما تصمیم بگیر هر روز هر چند سوادت کم است، قل هو الله را از روی قرآن بخوان. هر صبح یک آیه از قرآن بخوان. اینها در زندگی انسان نورانیت ایجاد می کند. سه تا قل هو الله بخوانید، در شب ذکر بگویند، صبح که از خانه بیرون می آید چهار تا قل هو الله، سه تا قل هو الله و معوذتین بخوانید. انس با قرآن، انس با دعا داشته باشید. اشکال ما این است که انس ما با اینها کم است، مزه‌ی اینها را نچشیده ایم. چه خوب است انسان تمرین دائم الوضو بودن کند آن عالم بزرگ اخلاق نصیحت می کند، می گوید: سعی کنید دائم با وضو باشید. هر زمانی که دستتان به قرآن خورد وضو دارید، نماز جماعت بود می توانید شرکت کنید. مسجدی بود می توانید حضور پیدا کنید. می توانید دعا کنید، قرآن تلاوت کنید. تمرین در زندگی تان باشد. پیامبر فرمود: «أَفْضَلُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ»؛ بهترین عمل آن است که کم و مستمر باشد؛ وَ أَنْ قَلَّ (۱: مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۳، نهج الفصاحه، ص ۲۳۲، ح ۱۱۰). اگر

انسان چهل روز روی یک صفت مثبت تمرین کند؛ روی نماز اول وقت صبح، روی دائم الوضو بودن، روی می‌رود سخت‌تر می‌شود. هر چه سن بالا می‌رود سیر صعودی سن است و سیر نزولی اصلاح و تربیت. لذا فرمود: «و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم» (۲: عنکبوت، ۶۹). هر که در راه ما قدم بر دارد، او را هدایت می‌کنیم. پس سومین راه هدایت، تلاش، است.

۴- توسل به اهل بیت

چهارم توسل به اهل بیت است. خودشان فرمودند، در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «و أنتم نور الأخیار و هدایة الأبرار» (۳: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵: التهذیب، ج ۶، ص ۹۹، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۱). شما منشأ هدایتید. در رابطه با امام زمان می‌گوییم: «این ناشر رایة الهدی»؛ کجاست انتشار دهنده و کسی که پرچم هدایت را دست می‌گیرد. پس توسل و ارتباط با اهل بیت هم یک راه هدایت است. قرآن می‌فرماید: به هدایت آن کسانی اقتدا کنید که آنها هدایت یافته هستند. این نیز یک راه کسب هدایت، که توسل و ارتباط با اهل بیت (ع) و حضور در مجلس اهل بیت است.

پس یکی از درس‌های مهم عاشورا درس هدایت است، امام حسین در نامه‌ای که به مردم بصره نوشت خودش فرمود: من برای هدایت آمده‌ام، و آنها را نصیحت و موعظه کرد.

گریز و روضه :

داستان حر می‌گوید اسلام بن بست ندارد. داستان حر می‌گوید هر کجا هستی امکان بازگشت هست. سیر صعودی برای انسان در همه جا ممکن است. در اسلام بن بست و نهایتی که در آن یأس باشد نیست.

روز عاشورا وقتی سید الشهداء ع فریاد زد: آیا فریاد رسی هست که دفاع کند از حرم رسول خدا؟!

حرّ وقتی استغاثه امام را شنید لرزه بر اندام او افتاد، قلبش مضطرب و اشک از چشمانش جاری گشت.

محبت او نسبت به حضرت زهرا چاره‌ساز بود و باعث دگرگونی حرّ شد. پس با رویی خالی از شرم از سپاه ظلمت رها و به سپاه نور رهسپار شد.

پس از اینکه حرّ بن یزید برای توبه به سوی امام حسین ع شتافت، در نزدیکی سپاه آن حضرت سپر خود را واژگون کرد به علامت اینکه من برای جنگ نیامده‌ام و امان می‌خواهم.

اول کسی که با او مواجه شد، اباعبدالله بود، چون در بیرون خیام حرم ایستاده بود.

آنگاه سلام کرد و عرض نمود:

آقا من گنهکارم، روسیاهم، من همان گناهکار و مجرمی هستم که راه را بر شما گرفته بودم! آقا، من تابعم و می‌خواهم گناه خود را جبران کنم، لگه سیاهی که برای خود به وجود آورده‌ام جز با خون پاک نمی‌شود. آمده‌ام که با اجازه شما توبه کنم، آیا توبه من پذیرفته است یا نه؟

امام حسین ع فرمود:

البته توبه تو پذیرفته است. چرا پذیرفته نباشد؟ مگر باب رحمت الهی به روی یک انسان تائب بسته می‌شود؟! ابداً.

حرّ از اینکه توبه‌اش مورد قبول واقع شد خوشحال شد و گفت:

الحمدالله، پس اجازه بدهید بروم، خود را فدای شما کنم و خونم را در راه شما بریزم.

امام حسین ع فرمود:

ای حرّ! تو مهمان هستی، پیاده شو! کمی بنشین تا از تو پذیرایی کنیم. ولی حرّ از امام اجازه خواست که پائین نیاید، و هر چه آقا اصرار کردند، پائین نیامد.

آنگاه برای جهاد به میدان رزم رفت و آنقدر جنگ نمود تا به شهادت نائل گشت.

پس امام حسین خود را فوراً بر بالین آن بزرگوار رسانید در حالی که می‌فرمود: « وَ نَعْمَ الْحُرُّ بَنِي

ریاحٍ »

این حرّ ریاحی، چه حرّ خوبی است، مادرش عجب اسم خوبی برایش انتخاب کرده است. به راستی که

تو آزاد مرد بودی.